

جان راولز استاد فلسفه است و مولف چند اثر در نظریه اخلاق و سیاست است. در این مقاله از اثر مهمش نظریه در باب عدالت [A theory of justice] با نظریه‌های در باب عدالت بی‌انگس [nonpatterned] مواجهم که با نظریه «تازیک» کاملاً متفاوت است. او نظریه‌های در باب رویه‌های عادلانه فراهم می‌آورد به گونه‌ای که هر چه از این روندها نتیجه می‌شود خودش هم عادلانه است. راولز از مسا می‌خواهد بودن در پس «پرده نادانی» را تصور کنیم که با وجود آن، معرفتمان - چه فرض اینکه اصلاً معرفتی داشته باشیم - به کیستی خود اندک است و آنگاه از مسا می‌خواهد اصول کلی را که بر سیاست‌های اجتماعی مان حاکم خواهد بود برگزینیم.

راولز استدلال می‌کند که موجودات عاقل اصول قبول یا چیزی بسیار نزدیک بدلی‌ها را بر خواهند گزید.

تازیک - مفهوم ویژه عدالت

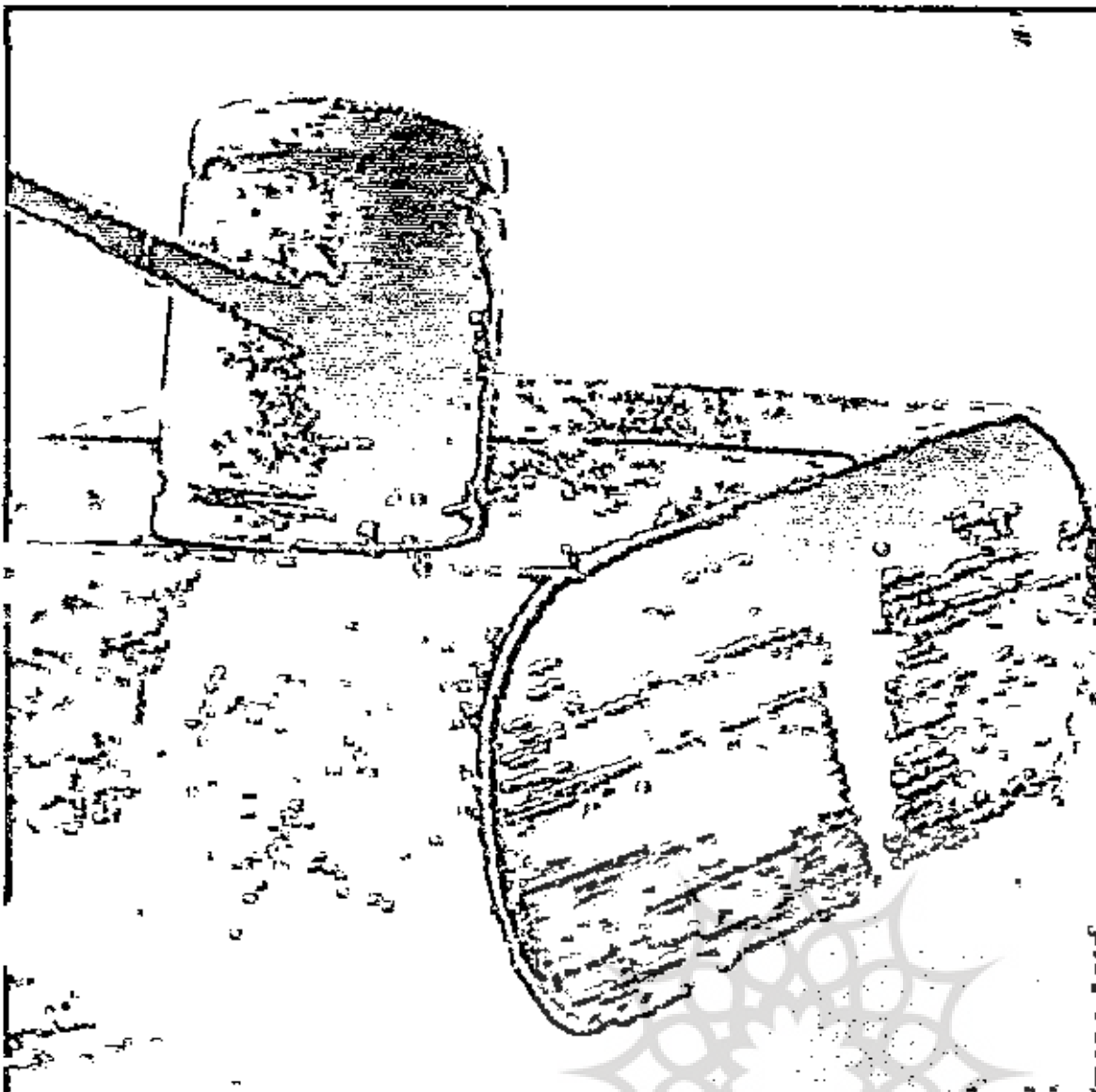
اگر فرد پدید نسبت به گسترده‌ترین آزادی بشود حق برابر داشته باشد که با آزادی مشابه برای دیگری برابر گزید. ۲- نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی باید به گونه‌ای تنظیم شوند که هم (الف) بتوان به نحو معقول انتظار داشت که به نفع هر کس باشند و هم (ب) همراه با موقعیت‌ها و مشاغل باشند که در دسترس همگان است.

تازیک و مفهوم عام عدالت

تمام ارزش‌های اجتماعی (آزادی و خوشبختی، درآمد و ثروت و نیل‌های عزت نفس (self-respect) باید به نحو برابر توزیع شوند مگر اینکه توزیع نابرابر هر یک با همه این ارزش‌ها به نفع هر کس باشد هدف من این است که مفهومی از عدالت در دستم که نظریه معهود در باره قرارداد اجتماعی را آن گونه که مثلا در نزد لاکه، روسو و کانت می‌بینیم، عمومیت بخشد و به سطح برتری از انتزاع برساند برای این منظور، لازم نیست که قرارداد اولیه را قراردادی باشد هم برای ورود به اجتماعی خاص یا برای برقرار کردن شکل خاصی از حکومت بلکه باید راهگشا این است که اصول عدالت برای ساختار پدیدار جامعه متعلق توافق اولیه هستند آنها اصولی هستند که افراد آزاد و عاقل که به آزمون کردن منافع خود علاقه دارند در وضعیت اولیه برابری به عنوان معرف حدود اساسی [fundamental terms] ارتباطشان را خواهند پذیرفته این اصول باید تمام توافق‌های دیگر را تنظیم کنند و انواع تعارض اجتماعی را که می‌توان انجام داد و شکل حکومت را که می‌توان استقرار بخشید مشخص کنند این گونه تکرش به اصول عدالت را من عدالت به عنوان تصافه خواهیم نامید.

بنابراین باید تصور کنیم کسانی که وارد همکاری اجتماعی می‌شوند همه با هم در یک عمل مشترک اصولی را برمی‌گزینند که قرار است حقوق و وظایف اساسی را تقوین و تقسیم امکانات اجتماعی را تعیین کنند.

انسان‌ها باید پیشاپیش تصمیم بگیرند که اطلاعاتشان علیه یکدیگر را چگونه تنظیم کنند و منشور بنیان جامعه‌شان چه باید باشد در دست همان گونه که هر فرد باید تا قبل از انتخاب مشخص کند که چه چیز خیر او را تشکیل می‌دهد. یعنی دستگاه‌هایی که دنبال کردنشان برای او عاقلانه است. یک گروه از افراد هم باید یک بار و برای همیشه معلوم کنند چه چیز باید عادلانه باشد. نه شروع و چه چیز نامعادلانه انتخابی که انسان‌های عاقل در این وضعیت فرضی آزادی مسکونی انجام خواهند داد. که فعلا فرض



نظریه در باب عدالت

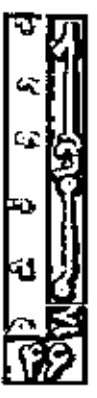
جان راولز استاد فلسفه است و مولف چند اثر در نظریه اخلاق و سیاست است.

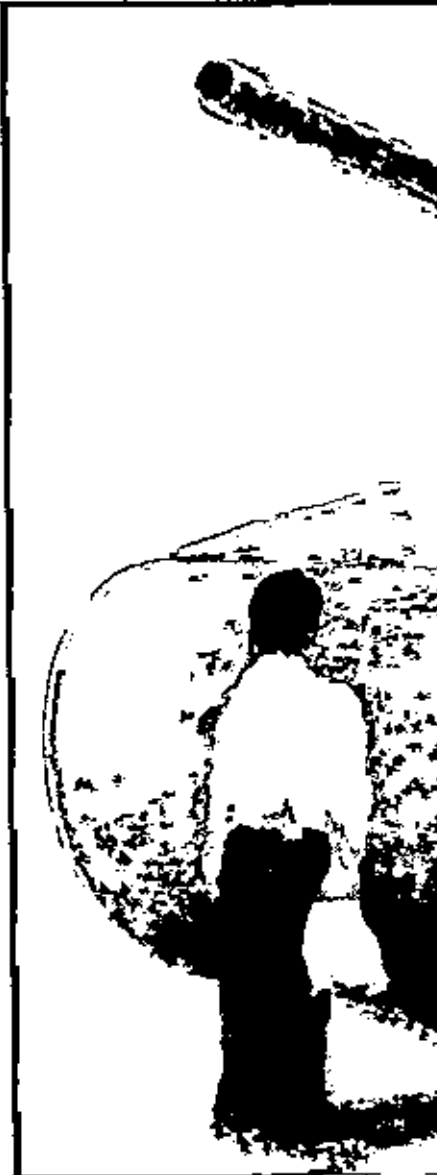
می‌کنیم این مسئله انتخاب را محلی دارد اصول عدالت را تعیین می‌کند. در عدالت به عنوان تصافه وضعیت اولیه برابری متناظر است با مرحله طبیعت هر نظریه سنتی قرارداد اجتماعی البته منظور از وضعیت اولیه یک وضع تریخی واقعی یا وضعیت ابتدایی فرهنگ نیست، مقصود از آن وضعیتی کاملاً فرضی است که توصیف می‌شود تا به مفهومی خاص از عدالت و همون شود یکی از ویژگی‌های مهم این وضعیت این است که هیچ کس از جایگاه خود در جامعه موقعیت طبقاتی یا مقام اجتماعی خود آگاه نیست و هیچ کس هم از بخت خود در توزیع توانایی‌ها و مواهب طبیعی یعنی هوش، قدرت و از این قبیل، خبر ندارد. من حتی فرض می‌کنم که آدم‌ها به تعلق خود از خبر با گرایش‌های روحی خود آگاهی ندارند اصول عدالت در پس پرده نادانی برگزیده می‌شوند. این لطیفان می‌دهد که هیچ کس در انتخاب اصول به خاطر پیامت شانس طبیعی یا پیشامد موضوع اجتماعی، منافع یا متضرر نخواهد شد. چون همه در یک موقعیت هستند و هیچ کس نمی‌تواند اصول را طوری طراحی کند که به سود وضع خاص او باشد اصول عدالت حاصل توافق‌ها یا معامله‌های منصفانه هستند زیرا با

فرض وضعیت اولیه یعنی تقریباً روابط هر کس با کس دیگر این موقعیت ابتدایی می‌تواند به عنوان انتخاب اخلاقی منصفانه است یعنی آن گونه که من فرض می‌کنم به عنوان موجودات عاقل با اهداف خاص خودشان و قاصر بر تصور مفهومی از عدالت می‌توان گفت وضعیت اولیه عبارت است از وضع موجود [status quo] ابتدایی مناسب و بنابراین توافق‌های حاصل شده در آن منصفانه هستند همین مناسب بودن نام عدالت به عنوان تصافه را تعیین می‌کنند این نام این را می‌رساند که اصول عدالت در موقعیتی ابتدایی که منصفانه است مسوره موافقت قرار می‌گیرند بنابراین نام از رسمی ندارد که مفاهیم عدالت و تصافه یکی باشند همان طور که عبارت شمر و استعاره بدین معنی نیست که مفاهیم

عدالت به عنوان تصافه چنان که گفتیم با یکی از علم‌ترین انتخاب‌ها که افراد می‌توانند با هم انجام دهند آغاز می‌شود یعنی با انتخاب اصول نخستین مفهومی از عدالت که قرار است نقد و اصلاح بعدی نهادها را مسلمان دهد پس می‌توانیم فرض کنیم آنها وقتی مفهومی از عدالت را انتخاب کردند باید نوعی قانون اساسی و قوه قانون گذاری برگزینند که فیکشن واسطین به اصول عدالت

که در این جا مورد توافق واقع شده وضع کند وضعیت اجتماعی ما در صورتی عادلانه است که به گونه‌ای باشد که با این سلسله [sequence] فرضی توافق‌ها بتوانیم در نظام عام قواعدی که آن را تعریف می‌کنند، حرکت کنیم آزمون بر این با فرض اینکه وضعیت اولیه دست‌های از اصول را تعیین می‌کند (یعنی با فرض اینکه اگر وضعیت اولیه ا تعلق خاصی از عدالت برگزیده می‌شود، هر دست خواهد بود که هر وقت نهادهای اجتماعی این اصول را بر آورند کسانی که به آنها عمل می‌کنند می‌توانند به یکدیگر بگویند بر سر شرایطی همکاری می‌کنیم که اگر افراد آزاد و برابر - که ارتباطشان با یکدیگر منصفانه است - می‌بودیم، توافق می‌کردیم همه آنها می‌توانند توافقات خود را بر آورده شروطنی بدانند که در یک وضعیت ابتدایی - که در بر داشته قید و پندهای مقبول و معقول در انتخاب اصول است - به رسمیت می‌شناسند تصدیق عمومی این حقیقت مبسوط پذیرش عمومی اصول مشابه در باره عدالت را فراهم می‌آورد البته هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند طرحی [scheme] از همکاری باشد که انسان‌ها به معنای دقیق کلمه به نحو آزادی وارد آن می‌شوند هر فرد در زمان تولد خودش را در وضعیت خاصی و در





اولیه انتخاب خواهند شد. برای این منظور باید این وضعیت را با تفصیل نسبی توصیف کنیم و مسئله انتخاب را که این وضعیت پیش می‌کشد صورتبندی کنیم. مع الوصف می‌توان دریافت که وقتی اصول عدالت را بر خاسته از توفیق اولیه در برابری بدانیم، این سوال جای بحث دارد که آیا اصل منفعت [Benefit] یا به رسمیت شناخته خواهد شد؟ در آغاز محتمل به نظر نمی‌رسد فردی که خود را برابری می‌داند و می‌خواهد اندهای خودشان را به یکدیگر بقبولاند یا اصولی موافقت کنند که می‌تواند برای برخی کس مانع صرفاً به خاطر اینکه دیگران از مجموع منافع بیشتری بهره‌مندند قضای امیدهای کمتری را در زندگی داشته باشند. چون هر کس میل دارد منافع خود و قابلیت خود را برای پیش برهن تلقی خودش فرخنده حفظ کند. کسی موجه نخواهد دید که به زبان خودش تن دهد تا تعادل شبکهای بزرگتری از خوشبختی (a factious greater net balance of satisfaction) را به وجود آورد. در غیاب انگیزه‌های شبکه‌هاسته نیرومند و پاینده، همان عقلانی یک ساختار بنیادین را صرفاً از این رو که مجموع جبری (algebraic) منفعت‌ها را بدون توجه به اثر دائم آن بر حقوق و منافع اساسی خود او به حداکثر می‌رساند نخواهد پذیرفت. بدین‌من ظاهر اصل منفعت یا مفهوم همکاری اجتماعی میان برابرها برای منفعت متقابل، نامساکر است. ظاهر یا ایده رابطه متقابل [reciprocity] که در مفهوم جامعه‌نگارانه وجود دارد ناهمخوان است با اینکه به هر حال من چنین استدلالی خواهم کرد.

در عوض، من معتقدم که افراد در وضعیت نخستین دو دسته اصول کاملاً متضاد را بر خواهند گزید: دسته اول مقتضی برابری در دادن حقوق و وظایف اساسی است. حال آنکه دسته دوم می‌گوید نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی، مثلاً نابرابری‌های ثروت و قدرت، عادلانه‌تر به شرط اینکه منجر به تعدیل منافع برای همه و به ویژه برای کمر فاقترین اعضای جامعه شوند. این اصول عرف‌های توجیه‌کننده را می‌تواند به اینگونه ریزهای برخی کسان در برآیند کلی به وسیله خیر بزرگتر جبران می‌شود. تموی می‌کنند شاید مسئله‌تأمین باشند اما عادلانه نیست که برخی کمتر داشته باشند تا دیگران وضعیت خوب باشند اما در اینکه تعداد کمی منافع بیشتری داشته باشند، به شرط اینکه از این رهگذر بهرود بایستی عدالتی وجود ندارد معلوم است که چون بهر روزی هر کس وابسته است به طرح همکاری (scheme of cooperation)، که بی‌آن هیچ کس نمی‌تواند زندگی رضایتبخشی داشته باشد. تقسیم منافع باید چنان باشد که همکاری مشتاقانه همه کسانی را که در آن شریک هستند جلب کند. از آن جمله کسانی که وضعیتشان کمتر خوب است اما تنها در صورتی می‌توان چنین انتظاری داشت که حصول معقولی پیشنهاد شود. دو دسته اصولی که ذکرشان گذشت ظاهراً توافق منصفانه هستند. در میانشان آنهایی که موهبت بیشتری دارند یا در موقعیت اجتماعی شان خوشبختتر هستند (یعنی کس مستحق این چیزها نیست) می‌تواند زمانی که طرحی قابل اجرا برای رفاه همگانی ضرورت دارد توقع همکاری مشتاقانه را داشته باشند. وقتی تصمیم می‌گیریم به دنبال مفهومی از عدالت بگردیم که لزومی اتفاقی چون مواهب طبیعی و وضع اجتماعی را به عنوان عواملی در به دست آوردن مزایای اقتصادی و سیاسی بر آن می‌کند به این اصول می‌رسیم. این اصول بی‌شک نتیجه کنش گذشتن آن جنبه‌هایی از اجتماع هستند که از دیدگاه اخلاقی، من عدی [arbitrary]

به نظر می‌رسند. اما مسئله انتخاب اصول به غایت مشکل است. شایان ذکر است که عدالت به عنوان انصاف همچون دیدگاه‌های دیگر در باره فرار داد متشکل از دو بخش است: ۱- تفسیر وضعیت اولیه و مسئله انتخاب که در آنجا مطرح می‌شود. ۲- دستمای از اصول که چنان که استدلال خواهد شد، مورد موافقت واقع می‌شوند. می‌توان بخش نخست نظریه (یا قرآتی از آن) را پذیرفته اما بخش دیگر را پذیرفت و بالعکس مفهوم وضعیت اولیه قرار دادی می‌تواند معقول به نظر آید هر چند اصول خاص مطرح شده نمی‌شوند مطمئناً به اعتقاد من مناسبترین تلقی از این وضعیت نه به اصلت منفعت و کمال‌گرایی که به اصول عدالت منجر خواهد شد و بنابراین نظریه فرار داد جایگزینی برای این دیدگاهها فراهم می‌آورد. در عین حال کسی می‌تواند باین سخن مخالفت کند. هر چند می‌پذیرد که روش قرار دادی شایسته است. کلر آمد برای مطالعه نظریه‌های اخلاقی و برای آشکار کردن فروغ بنیادین آنها.

عدالت به عنوان انصاف نمونه‌ای است از آنچه من نظریه فرار داد می‌خواهم. ممکن است اصطلاح «فرار داد» (contract) و اصطلاحات مرتبط با آن مورد اعتراض واقع شوند اما من بر آنم که به دلایلی اصطلاح خوبی است. واژه‌های بسیاری وجود دارد که دلالت‌های ضمنی گمراه‌کننده‌ای دارند و در وهله نخست احتمال دارد که موجب خلط شوند اصطلاحات «صنعت» و «صالحات منفعت» از این مسئله مستثنی نیستند. اینها هم دلالت‌های نامطلوبی دارند که مورد استفاده نفاذکن مخالف واقع شده‌اند اما برای کسانی که آسانه مطالعه نظریه منفعت‌گرا هستند، وضوح کافی دارند همین مطلب ظاهراً در مورد اصطلاح «فرار داد» که بر نظریه‌های اخلاقی اطلاق می‌شود هم درست است. چنان که گفتیم برای فهم آن باید دانست که منظر قدری انتزاع (abstraction) است. به ویژه محتوای توافق مربوط، وارد شدن به جملهای خاص یا پذیرش شکل خاصی از حکومت نیست. بلکه قبول یک دسته اصول اخلاقی است. افزون بر این، تمهیدات مذکور، کلاً فرضی نیستند. یک دیدگاه قرار داده‌بش می‌گوید که در یک وضعیت اولیه که خوب تعریف شده اصولی خاص مورد قبول واقع خواهد شد.

حسن اصطلاح قرار داد این است که دلالت دارد بر اینکه اصول عدالت را می‌توان اصولی دانست که از سوی افراد عاقل انتخاب خواهند شد و بر اینکه بدین طریق برخی تلقی‌ها از عدالت را می‌توان تبیین و توجیه کرد. نظریه عدالت بخشی است شاید مهم‌ترین بخش از نظریه انتخاب عقلانی است. علاوه بر این، اصول عدالت با ادعاهای متقابل بر سر منافی که از همکاری اجتماعی به دست می‌آید سر و کار دارند. این اصول بر روابط میان چندین فرد یا گروه اطلاق دارند. واژه «فرار داد» این تکثر را و نیز این شرط را که تقسیم مناسب منافع باید مطابق با اصول پذیرفته شده از سوی همه باشد نشان می‌دهد. جمله‌بندی (Phrasology) قرار داد هم بر شرط «صوملی بودن اصول عدالت» دلالت ضمنی دارد. بنابراین، اگر این اصول حاصل یک توافق باشند، شهروندان به اصولی که دیگران پیروی می‌کنند آگاهند و می‌توانند نظریات قرار داد تأکید بر صحت عمومی اصول سیاست است. نظریه فرار داد مستلزم کهن‌لذات آشکار کردن پیوند با این سیر تاریخی به تعریف ایده‌ها کمک می‌کند و با احتیاط طبیعی همخوانی دارد. پس در استعمال واژه «فرار داد» نباید چندی هسته و با احتیاط‌هایی به‌چند گمراه‌کننده نخواهد بود. سخن آخر اینکه عدالت به عنوان انصاف نظریه

کامل فرار داد نیست. زیرا واضح است که نظریه فرار داد را می‌توان به انتخاب دستگانه اخلاقی کمیش کلیه گسترش داده یعنی به دستگانه که شامل اصولی برای تمام فضایل و نه صرفاً عدالت باشد اما بیش از هر چیز من تنها اصول عدالت را مورد ملاحظه قرار خواهم داد و اصول دیگر را در ارتباط با آنها و هیچ تلاشی برای بحث از فضایل به شیوه دستگانه (systematic) نخواهم کرد. آشکار است که اگر عدالت به عنوان انصاف موقف شود، گام بعدی مطالعه دیدگاه کلی‌تری است که با نام «هرستی» (rightness) به عنوان انصاف، نشان داده می‌شود. اما حتی این نظریه گسترده‌تر نمی‌تواند تمام روابط اخلاقی را در بر گیرد. چون ظاهراً تنها روابط یا دیگر افراد را شامل می‌شود و درباره رفتار ما یا حیوانات و بقیه طبیعت توضیحی نمی‌دهد. من معتقد نیستم که مفهوم فرار داد برای برای وارد شدن به این پرسش‌ها که بی‌شک اهمیت نخست را دارند پیشنهاد می‌کند و ناگزیر خواهم بود که کنارشان گزارم. ما باید حوزه محدود عدالت به عنوان انصاف و نوع کلی دیدگاهی که عدالت به عنوان انصاف نمونه‌ای از آن است، را بشناسیم. وقتی این موضوعات دیگر را در می‌یابیم، می‌توان پیشاپیش مشخص کرد که نتایج آن تا چه حد باید اصلاح شوند.

وضعیت اولیه و توجیه [justification] گفتیم که وضعیت نخستین وضع اولیه مناسبی است که تضمین می‌کند توافقات بنیادینی که در فرونش حاصل شد، منصفانه‌اند. این مطلب این نام یعنی «عدالت» به عنوان انصاف را به دست می‌دهد. پس آشکار است که می‌خواهم بگویم اگر فرد عاقل در وضعیت اولیه اصول وضعیت اولیه را در نه اصول وضعیت دیگری را برای ایفای نقش عدالت بگزیند، یکی از مفاهیم عدالت معقول‌تر و موجه‌تر از دیگر مفاهیم (عدالت) است. مفاهیم عدالت را باید به وسیله مقبولیتشان نزد افرادی که چنین وضعیتی دارند تعیین کرد. اگر مسئله توجیه را این گونه بپذیریم، حل آن در گرو بررسی این نکته خواهد بود: آیا فرض وضعیت قرار دادی، پذیرش کدام اصول معقول خواهد بود؟ این نظریه عدالت را با نظریه انتخاب عقلانی پیوند می‌دهد.

اگر بخواهیم این منظر درباره مسئله توجیه موقف شود، باید طبیعت مسئله انتخاب را با تفصیل نسبی توصیف کنیم. مسئله تصمیم عقلانی تنها در صورتی پاسخ مشخص دارد که از پاراها و ظلمتهای کسانی که قرار داد می‌بندند از بیاطلانی یا یکدیگر، گزینهای انتخابی شان روندی که ذهن خود را با آن شکل می‌دهند و آنگاه با شیوه همان گونه که موضوع به گونه‌های متفاوتی فراهم می‌شوند اصول متفاوتی هم پذیرفته می‌شود. همان گونه که اشاره خواهم کرد مفهوم وضعیت اولیه عدالت است از آن تفسیر از وضعیت انتخاب اولیه که برای اهداف نظریه عدالت از بیشترین پشت‌تپویی فلسفی برخوردار باشد.

اما چگونه مشخص کنیم که محکم‌ترین تفسیر از نظریه خن چیست؟ به یک دلیل من معتقدم بسیاری موافقت که اصول عدالت باید در شرایط ویژه‌ای انتخاب شوند برای توجیه یک توصیف خاص از وضعیت اولیه نشان می‌دهیم که در بردارنده این فرض همگانی (shared presumptions) است. از مقدماتی که رواج گسترده دارند اما ضعیف هستند به نتایج خاص تر استدلال می‌شود. هر یک از فرض باید فوایده طبیعی و موجه باشد. برخی از آنها ممکن است بی‌ضرر یا حتی پیش‌پاافتاده به نظر آیند. هدف رعایت فرار داد اثبات این است که آن فرض به این شرط که با هم احاطه شوند بر اصول عدالت محدودیت‌های مهمی را تحمیل خواهند کرد. نتیجه اینها این خواهد بود که این لوازم

موضوعات
اخلاقی
فرار داد

مجموعه اصول یگانه‌ای را مبنی خواهد کرد اما موجب خرسندی من خواهد بود اگر این لوازم برای پیوند دادن تلقی‌های عمده سنتی درباره عدالت اجتماعی، کفایت کند.

پس نباید شرایطی که تا حدی غیرمحمول بوده و لزوم‌ی‌گی‌های وضیعت اولیه هستند موجب گمراهی شوند. منظور من در اینجا صرفاً این است که محدودیت‌هایی را که تحمل‌شان بر توافق‌ها در مورد اصول عدالت و به تبع بر خود این اصول، معقول به نظر می‌رسد برای خودمان روشن کنیم. بنابراین معقول است و عموماً می‌پذیرند که هیچ‌کس نباید در فتناب اصول به خاطر شکی طبیعی یا وضع اجتماعی منتفع یا متضرر شود و نیز همه می‌پذیرند که مناسب کردن اصول یا وضع خاص خود نباید مشکلان داشته باشد. افزون بر این باید مطمئنان دهیم که تمایلات خواست‌ها و تلقی‌های افراد از خیر خودشان، اصول پذیرفته شده را تحت تأثیر قرار نمی‌دهد. هدف اصلی کردن اصولی است که مطرح کردنتان برای قبول آنها در صورتی که معقول است که فرد به برخی چیزهایی که از منظر عدالت نامربوطند عام داشته باشد. هر چند که شانس موفقیتشان کم باشد. مثلاً اگر کسی می‌داند که ثروتند است ممکن بود عقاقتان بلند که اصلی را پیشنهاد کند که مابرات‌های مختلف برای مراتب رفاه (welfare) measures را اعلام‌دانه می‌داند اگر می‌داند که فقیر است به احتمال بسیار، اصلی متقابل این اصل پیش را مطرح می‌کند برای نشان دادن محدودیت‌های مطلوب و وضیعتی را تصور می‌کنیم که هر کس از این نوع فتنابها محروم است. علم به امکان‌هایی که انسان‌ها در مقابل هم قرار می‌دهند و می‌گذرد که پیش‌خوری‌ها نشان هدایت‌شان کند. فرد می‌شود در این حالت به نحوی طبیعی به بردن‌هایی می‌رسیم این مفهوم هیچ مشکلی را موجب نخواهد شد به این شرط که به محدودیت‌های استدلال‌هایی که از این مفهوم نشأت می‌گیرند توجه داشته باشیم. در هر زمان صرفاً با پیروی از رویه‌های خاص می‌توانیم به وضیعت اولیه وارد شویم یعنی با استدلال به نفع اصول عدالت طبق این محدودیت‌ها.

موجه است که فرض کنیم انسان‌ها در وضیعت اولیه برابرنده یعنی همه در روند گزینش اصول حقوق یکسانی دارند هر کس می‌تواند طرح بدهد برای قبول آنها دلیل ارائه کند. معلوم است که هدف این وضع نشان دادن برابری میان انسان‌هاست به عنوان فرم‌های اخلاقی به عنوان آن‌ها می‌باشد که از خیر خود تلقی‌ای و از عدالت مفهومی دارند. یکسانی در این دو جهت مبنای برابری داشته می‌شود. دست‌انگاری غایت بر اساس ارزش (in value) ملاحظه می‌شوند هر کس دارای توانایی لازم برای فهم و عمل بر اساس اصولی که پذیرفته می‌شود داشته می‌شود. علاوه بر برده‌اندیشی این اوضاع و احوال اصول عدالت را به عنوان اصولی که افراد عاقل علاقمند به پیشبرد منافع خود مورد موافقت قرار خواهند داد نمی‌بینیم. بنابراین در حالی است که هیچ‌یک از این افراد به خاطر امکان‌های اجتماعی و طبیعی، دارای مزیت یا فاقد مزیت دانسته نمی‌شود.

اما توجیه یک توصیف جزئی از وضیعت اولیه جنبه دیگری هم دارد و آن اینکه بینیم آیا اصولی که انتخاب خواهند شد با باورهای ما قابل عدالت هم‌خوانی دارند و آنها را به نحوی قابل قبول بسط می‌دهند؟ می‌توانیم توجه کنیم که آیا کاربرد این اصول ما را بسوق خواهد داد به اینکه در باره ساختار بنیادین جامعه فضیلت‌های مشابهی صادر کنیم. امکانی که در حال حاضر به نحو شهودی (intuitively) مطرح می‌کنیم و مورد بیشترین اعتقادمان هستند به آن‌ها در مواردی که فضیلت‌های فعلی‌مان مشکوک و یا تا حدی همراه هستند این اصول قاطعی را

فراهم می‌آورند که بتوان با تکرار استحضات پیشیند پرسش‌هایی هست که مطمئنم باید به گونه‌ای پاسخ داده شوند. مثلاً اسپینان داریم که سخت‌گیری دینی و تبعیض نژادی نااعلامه است. فکر می‌کنیم که یا دقت به این چیزها رسیدن و آنچه باور داریم حکمی می‌تواند است و این احتمال که با احاطه قرطاطی منافع شخصی‌مان در گزینش شده باشد وجود ندارد. این باورها نقاط ثابت تمهیدی هستند که ما گمان می‌کنیم هر تلقی از عدالت باید با آنها برخورد کند. اسپینان‌مان در باره توزیع صحیح ثروت و قدرت بسیار کمتر است. در این مورد می‌توان به دنبال راهی بود که تردیدها را از میان ببرد. پس می‌توان تفسیری از فلسفه را وضیعت اولیه راه وسیله قابلیت اصول آن از نظر فرود داشتن واضح‌ترین باورهای ما و فراهم کردن راهنمایی - آنجا که راهنمایی لازم است - بر سر می‌کند.

در جست‌وجوی مطلوب‌ترین توصیف از این وضیعت به هر دو هدف توجه داریم. در آغاز آن را به گونه‌ای توصیف می‌کنیم که نشان‌دهنده لویضی باشد که همه دارند و ترجیحاً سطح پایین است. آنجا بینیم آیا این لویضی آن قدر قوی هستند که اصول مهمی را به دست دهند. اگر نه به دنبال مقدمت بیشتری خواهیم گشت که به همان میزان معقول هستند اما اگر چنین باشد

اولاً: هر فرد باید نسبت به گسترده‌ترین آزادی بنیادین حقی برابری داشته باشد که با آزادی مشابه برای دیگران، سازگار باشد

از همه چنین حقایقی هستند. ملاحظه عدالت را نمی‌توان از لوازم اصول (conditions on principles) با مقدمات بدیهی استنتاج کرد بلکه توجه یک مفهوم از مقوله پستی‌پستی متقابل میان جنبه‌های بسیار و میان همه چیزهایی است که در یک نگاه منجم با هم سازگاری دارند.

سخن و اسپین: خواهیم گفت که برخی اصول عدالت موجه هستند از این رو که در وضیعت اولیه برابری صورت موافقت هستند تا کاند کردیم که این وضیعت اولیه کاملاً فرضی است. ملاحظه است که به هر وسیله اگر این توافق هرگز رخ نمی‌دهد چرا ما باید علاقه‌ای به این اصول اخلاقی داشته باشیم. پاسخ این است که لوازم موجود در توصیف وضیعت اولیه لوازمی هستند که ما در واقع می‌پذیریم یا اگر بپذیریم احتمالاً تأمل فلسفی ما را به این کار سوق خواهد داد. هر جنبه از وضیعت قرطاطی را می‌توان با دلایلی پشتیبانی کرد بنابراین آنچه انجام خواهیم داد این است که شماری از لوازم اصول (conditions on principles) را - که با دقت شایسته می‌توانیم معقولان بپذیریم - در مفهومی واحد گرد آوریم. بنابراین یکی از نگرش‌ها به ایده وضیعت نخستین عبارت است از اینکه آن را طرحی توضیحی (expository device) بپذیریم که معنای این لوازم را در خود دارد و در استنباط نتایج این لوازم به ما کمک می‌کند.

دیگر سوالاتی نظمی مفهومی است شهودی که بر پیچیدگی خود گونه‌است به گونه‌ای که ما اگر آن را راهنمای خود قرار دهیم به تعریف واضح‌تر موضوعی (standpoint) سوق داده خواهیم شد که ما را یاری می‌رساند روابط اخلاقی را به بهترین نحو تفسیر کنیم. مانع از متناقضی‌های هستیم که کمک کند عیقلان را از دور بینیم. مفهوم شهودی وضیعت اولیه می‌خواهد این کار را برای ما بکند.

دو اصل عدالت

حالا دو اصل عدالت را که به نظر من در وضیعت اولیه انتخاب می‌شوند به نحو موافقت بین می‌کنیم. در این فصل می‌خواهم تنها به کلی‌ترین توضیحات بپردازم و بنابراین صورت‌بندی نخست این اصول آزمایشی (tentative) است. همین‌طور که پیش‌تر می‌رویم مسروری خواهیم کرد در چند صورت‌بندی و گام به گام به بیان‌هایی که بسیار بعدتر ارائه خواهند شد نزدیک خواهیم شد. به نظر من چنین کاری اجازه می‌دهد که بیان مطلب به نحوی طبیعی صورت‌پذیرد.

ترانه نخست اصل چنین است

نخستین اصل چنین است که هر فرد باید حق یکسانی داشته باشد نسبت به وسیع‌ترین آزادی بنیادینی که با آزادی مشابه دیگران سازگار باشد.

دوم: نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی باید به گونه‌ای هدایت شوند که هم الفدا بتوان انتظار داشت که به نفع (advantage) هر فرد باشد و هم به قدری بپردازند با وضیعت‌ها و فرصت‌هایی باشند که برای همه گشوده است.

دو عبارت مهم در اصل دوم موجود است یعنی «تغیر هر کس» و «گشوده برای همه». تعیین دقیق‌تر معنای این عبارات به صورت‌بندی دوم اصل منجر خواهد شد.

از طریق توضیح کلی، این اصول در وهله نخست بر ساختار بنیادین جامعه ملاحظه می‌شوند آنها باید بر توفیق حقوق و وظایف حاکم باشند و توزیع منافع اقتصادی و اجتماعی را تنظیم کنند. همان‌طور که صورت‌شان نشان می‌دهد این اصول فرضی می‌کنند که ساختار اجتماعی قابل‌تعمیر به چه آ بخش کمابیش مجزا است. اصل اول بر یک بخش و اصل دوم بر بخش دیگر ملاحظه می‌شود.

این اصل میلان آن جنبه‌های نظام اجتماعی

که آزادی‌های برابر شهروندی را تعریف و تعیین می‌کنند و آن جنبه‌هایی که نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی را مشخص و تثبیت می‌کنند. تمایز لایحه‌ای کنند آزادی‌های اساسی شهروندان تقریباً عبارتند از آزادی سیاسی (یعنی حق رأی و انتخاب متعصب عمومی (public office) به هم راه آزادی بیان و گرد هم آیی (assembly) آزادی آگاهی (conscience) و آزادی اندیشه. آزادی فردی به همراه حق داشتن مالکیت (شخصی) ایمنی از بارداشت و مسافره دلخواهی، چنان‌که حاکمیت قانون (rule of law) تعریف می‌کند. اقتضای این است که اصل نخست همه این آزادی‌ها را برابر کند چون شهروندان یک جامعه عادلانه باید حقوق بنیادین یکسانی داشته باشند.

اصل دوم در رویکرد نخست اما به آن‌ها بر توزیع درآمد و ثروت و طرحی سازگاری‌هایی ملاحظه می‌شود که در آنها تفاوت اختیارات و مسئولیت‌ها یا سلسله حاکمیت (chains of command) وجود دارد. لازم نیست توزیع ثروت و درآمد برابر باشد اما باید به نفع همه باشد و در عین حال موانع قدرت و مناسب حاکمیت باید در دسترس همه باشد. کاربرد این اصل عبارت‌است از اینکه موقوفات را در معرض تقیع این محدودیت‌ها نگه داریم و نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی را به گونه‌ای نظام دهیم که همه بهره‌مند شوند.

این اصول باید پشت سر هم ترتیب‌بندی و اصل نخست مقدم بر اصل دوم باشد. این ترتیب بدین معناست که ترک نهادن (institutions) آزادی برابر را - که مقتضای اصل نخست هستند - نمی‌توان با ملاحظه نفع کمتر اقتصادی و اجتماعی توجیه یا جبران کرد. توزیع ثروت و درآمد مراتب قدرت باید به آزادی‌های شهروندی برابر و هم‌بازی برای فرصت سازگار باشد.

معلوم است که این اصول از نظر محتوای نسبتاً خاص (specific) هستند و قبول‌شان متکی بر فرض مشخصی است که من باید بدانم تا ببینم و توجیه آنها بکنم. یک نظر به عدالت مبتنی بر نظریه‌ای در باب جامعه است. به طریقی که با پیشرفت بحث مفهوم خواهند شد. در حال حاضر، باید توجه کنیم که این اصل موردی خاصی از یک تلقی عام اخلاقی از عدالت هستند که به نحو ذیل قابل بیان است:

همه ارزش‌های اجتماعی - آزادی و فرصت و درآمد و ثروت و بیان‌های عزت نفس - باید به نحو برابر توزیع شوند. مگر اینکه توزیع برابر یک یا همه این ارزش‌ها به نفع همه باشد.

پس بی‌عدالتی صرفاً نابرابری‌هایی است که به نفع همه نیستند. البته این تلقی به غایت مبهم است و نیازمند تفسیر.

در بسط مفهوم عدالت به عنوان تصافه من بیش از هر چیز، مفهوم عام عدالت را کنترل خواهیم گذاشت و در عوض این اصل را با حفظ ترتیب بررسی خواهیم کرد. فایده این شیوه این است که از آغاز موضوع تصافه را رسمیت شناخته می‌شود و تلاش می‌شود برای پرداختن به آن اصولی یافت شود توجه در صورتی که به جنبه شرایطی سوق داده می‌شود که در آنها اعتقاد به غلبه مطلق آزادی منافع اقتصادی و اجتماعی - چنان‌که ترتیب اول اصل معلوم می‌کند - معقول خواهد بود. در ابتدا این طبقه‌بندی قرطاطی به نظر می‌رسد و انگار موردی است بسیار خاص‌تر از آنکه توجه زیادی به آن معطوف‌کنیم. در حالی که از آنچه که در نگاه نخست به نظر می‌آید موجه‌تر است یا دست‌کم من چنین عقیده‌ای خواهم داشت. افزون بر این، تمایز حقوق و آزادی‌های بنیادین از منافع اقتصادی و اجتماعی نشان‌دهنده تقویت میان خیرهای اجتماعی اولیه است که باید برای بهره‌مندی از آنها تلاش کرد. این تقسیم مهمی را در نظام اجتماعی نشان می‌دهد. البته تمایزهای ترسیم شده و ترتیب

مطرح شده در بهترین حالت ناکریم تقریبی هستند. مطمئناً اوضاع اجتماعی وجود دارد که آنها در آن جواب نمی‌دهند اما توصیف روشن جزئیات یک مفهوم معقول از عدالت لازم است و به هر حال تحت بسیاری از شرایط آن اصل یا حفظ ترتیب می‌تواند کلاً کاملاً باشد. در صورت لزوم می‌توانیم به مفهوم علم‌پژوهی گردیم.

اینکه ۲ اصل نهادها (institutions) اطلاق می‌شوند نتایج خاصی دارد چند نکته این مطلب را مشخص تر می‌کند مهم‌تر از همه اینکه حقوق و وظایفی که این اصول به آنها اشراف دارند، حقوق و وظایفی هستند که قواعد عمومی (public rules) ساختار بنیادین [basic structure] معین‌شان می‌کنند. اینکه افراد آزاد هستند با حقوق و وظایف تثبیت شده‌های سوی نهادها، عمده جامعه معین می‌شود. آزادی الگوی خاصی از صورت اجتماعی (social forms) است. اصل نخست تنها انتخابش این است که گونه‌های خاصی از قواعد یعنی آنهایی که آزادی‌های اساسی را مشخص می‌کنند بر همه یکسان اطلاق شوند و نیز اینکه این گونه‌های خاص گسترده‌ترین آزادی سازگار با آزادی دیگران را ایجاد می‌کنند. نهادها معنای محدود کردن حقوق مشخص کننده آزادی و تحدید گسترده آزادی افراد این است که این حقوق برابر با آن گونه که نهادها مشخص می‌کنند با هم تداخل می‌کنند.

مطلب دیگری که باید مورد توجه قرار گیرد این است که وقتی اصول به افراد اطلاق می‌کنند با اقتضا دارند که همه از یک نابرابری بهره‌بردارند توجه مطلوب به افراد نمایندگی (representative) است که موقعیت‌ها مناسب و اجتماعی مختلفی دارند و اینها را ساختار اساسی نشان گرفته‌اند. بنابراین هر کلام در اصل دوم بر آنم که این افراد دارای این موقعیت‌ها می‌توانند توقع رفاه داشته باشند این توقع چشم‌انداز زندگی آنان را آن گونه که از موضع اجتماعی آنان نگریسته می‌شود مشخص می‌کند.

به طور کلی توقع این افراد وابسته است به توزیع حقوق و وظایف در ساختار اساسی. وقتی این ساختار تغییر می‌کند توقع‌ها هم تغییر می‌کنند. من معتقدم که توقع‌ها مرتبط است با بالا بردن انتظارات نماینده (representative man) یک موقعیت ما انتظارات نمایندگان دیگر بر موقعیت‌ها را هم افزایش یا کاهش می‌دهیم. اصل دوم (یا به عبارتی قسمت نخست اصل دوم) چون کزبردش در صورت نهادها (institutional forms) است به انتظارات افراد نماینده مربوط است. چنانکه قبلاً بحث خواهیم کرد هیچ‌یک از اصول بر توزیع خیرهای خاص برای افراد خاص که با نام‌های خاص قابل شناسایی هستند اطلاق نمی‌شود. اصلاً کسی می‌خواهد ببیند اجناس خاصی را چگونه میان تیزمندهایی که می‌شناسد تقسیم کند این در حوزه این اصل قرار ندارد. هدف از این اصل تنظیم ساختار (arrangement) نهادی بنیادین است. نباید فکر کنیم که از منظر عدالت میان تقسیم اجزایی چیزهای مطلوب بین افراد خاص و طراحی مناسب جامعه شباهت هست به صورت‌های هرقی ما در مورد اولی ممکن است راهنمای خوبی برای دومی نباشد.

حاصل اصل دوم تاکی در حدی که هر فرد از نابرابری‌های مجاز ساختار بنیادین بهره‌بردار یعنی باید برای هر فرد نماینده که این ساختار مشخص می‌کند معقول باشد که انتظارات همراه با نابرابری و انتظارات بدون نابرابری ترجیح دهد نمی‌شود تفاوت درآمدها با قدرت سازمانی و آبدین وسیله توجیه کرد که زبان‌های افراد دارای یک موقعیت با نفع بزرگ‌تر کسانی که در موقعیت دیگری هستند چیرگی می‌شود چه رسد به اینکه

نقض آزادی را این گونه رفع و رجوع کنیم. اصل منفعت با اطلاق بر ساختار اساسی ما را بر آن خواهد داشت که مجموع انتظارات نمایندگان را (که بر اساس دیدگاه سنتی با تعداد افرادی که نمایندگان هستند منجر به می‌شود) به حداکثر برسانیم. این به ما اجازه خواهد داد که محرومیت برخی کسان یا بهره‌مندی کسانی دیگر چیرگی کنیم. همان اصل ۲ اصل می‌گویند همه باید از نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی بهره‌مند شوند.

استدلال منتهی به دو اصل عدالت یادآور خواهیم شد که مفهوم عام عدالت به عنوان اصل اقتصاد دارد که تمام خیرهای (goods) اجتماعی اولیه به یکسان توزیع شوند. مگر اینکه توزیع نابرابری به نفع همه باشد. مبادله این مطلوب‌ها هیچ محدودیتی ندارد و بنابراین آزادی کوچک‌تر با منابع اقتصادی و اجتماعی بزرگ‌تر قابل چیرگی است. حال اگر موضوع فردی که من عدلی انتخاب شده است به این وضعیت نگریسته شود هیچ راهی برای او وجود ندارد که منافع خاصی را برای خودش به دست آورد. اما برای تن دادن او به برخی زبان‌ها هم دلیلی وجود ندارد چون موجه نیست که او در تقسیم مطلوب‌های اجتماعی توقعی بیش از سهم برابر داشته باشد و چون معقول نیست که او به سهم کمتری راضی شود معقول است آن گونه که اصل نخست عدالت اقتضا دارد. توزیع برابر را به رسمیت بشناسد این اصل چنان آشکار است که توقع داریم بی‌درنگ به ذهن هر کسی خطور کند.

بدین سان آدم‌ها با اصلی آغاز می‌کنند که آزادی برابر را برای همه نامین کند و نیز برابری فرصت‌ها و توزیع برابر درآمد و ثروت. اما دلیلی وجود ندارد که این پذیرش نهایی باشد. اگر در ساختار اساسی نابرابری‌هایی وجود داشته باشد که در خدمت بهتر کردن وضع همه باشد در مقایسه با برابری اولیه معیارین چرا مجاز نباشند؟ می‌توان دستاوردی قسری را که با برابری بزرگ‌تر متعادل نیست سرمایه‌گذاری هوشمندانه داشت که با در نظر گرفتن بازگشت آتی آن (برابری) صورت می‌گیرد. مثلاً اگر این نابرابری‌ها انگیزه‌های مختلفی ایجاد کنند که در برانگیختن تلاش‌های تولیدی بیشتر موفق شوند. فردی که در وضعیت اولیه قرار دارد می‌تواند آنها را برای پوش دادن هزینه‌های آموزش و ایجاد عملکرد مؤثره ضروری بشناسد. تصور شود که در حالت ایده‌آل افراد می‌خواهند در خدمت هم باشند. اما چون انسان‌ها متوجه منافع یکدیگر نیستند نمی‌شوند پذیرش این نابرابری‌ها تنها به معنای پذیرش ریفی است که افراد در اوضاع عادلانه دارند. افراد دلیلی برای شکایت از انگیزه‌های یکدیگر ندارند. بنابراین فرد در وضعیت اولیه عادلانه بودن این نابرابری‌ها را می‌پذیرد و اگر چنین نکنند کوتعبین است. تنها در صورتی که با دانستن یا احساس اینکه دیگران وضعیت بهتری دارند سرخورده شده باشند در پذیرش این نظم تردید خواهد کرد و من بر آنم آنان به گونه‌ای تصمیم می‌گیرند که هنگام حسد (envy) محرک‌شان نیست برای محدود کردن اصلی که نابرابری‌ها را تنظیم می‌کنند. از موضع کم بهره‌ترین نماینده به نظام (اجتماعی) نگاه می‌شود. نابرابری‌ها آنگاه مجازند که انتظارات کم بهره‌ترین گروه جامعه را به حداکثر برسانند یا دست کم نامین کنند. در عین حال مفهوم علم بر اینکه چه نوع



نابرابری‌ها باید به گونه‌ای تنظیم شوند که هم بتوان انتظار داشت که به نفع هر کس باشند و هم همراه با موقعیت‌ها و مشاغل باشند که در دسترس همگان است.

نابرابری‌هایی مجازند هیچ محدودیتی تعیین نمی‌کنند. اما مفهوم خاص با قرار دادن آن دو اصل به ترتیب (به همراه تعدیل ضروری معنای مبادله آزادی‌های اساسی را با منافع اقتصادی و اجتماعی) منع می‌کند. من سعی نخواهم کرد این ترتیب را در اینجا توجیه کنم. اما احتمالاً این معنی که بنیان این ترتیب است این است که اگر انسان‌ها بپذیرند آزادی‌های اساسی‌شان می‌تواند به نحو مؤثر اعمال شود. یک آزادی کم اهمیت‌تر را هزینه بهبود رفاه اقتصادی (خود) نخواهند کرد. تنها در صورتی که اوضاع اجتماعی این حقوق را به نحو مؤثر تثبیت نکند افراد به محدود شدن آنها تن می‌دهند. این محدودیت‌ها تنها تا آن حد که برای باز کردن راه جامعه آزاد ضروری است قابل پذیرش هستند. نفس آزادی برابر را می‌توان نفی کرد مگر اینکه برای ارتقای سطح زندگی ضروری باشد. گونه‌ای که در مدت زمان مناسب این آزادی‌ها قابل حصول باشد. پس با پذیرفتن ترتیب ما در وضعیت اولیه فرضی خاص ما مطرح می‌کنیم یعنی این فرض که افراد می‌دانند اوضاع جامعه‌شان - هر چه باشد - پذیرای تحقق مؤثر آزادی‌های برابر است. ترتیب دو اصل مزبور عدالت به‌همراه موجه از آب در خواهد آمد. اگر مفهوم عام به نحو سازگار دنبال شود این طبقه‌بندی خواست بلندمدت دیدگاه عام است. من معتقدم که شرایط لازم برای ترتیب حکم فرماست.

از آنچه گفتیم معلوم می‌شود که دو اصل مزبور دست کم مفهومی موجه از عدالت هستند. هر چند مسئله ما استدلال نظام‌مندتر به نفع آنهاست. اکنون چند کار باید انجام دهیم. می‌توان نتایج آنها را برای نهادها (institutions) بررسی کرد و لوازم آنها را برای سیاست اجتماعی بنیادین متذکر شد. در این راه این اصول از طریق مقایسه با قضایای مورد توجه در باره عدالت آزمایش می‌شوند. اما می‌توان برای آنها استدلال‌هایی یافت که از منظر وضعیت اولیه اهمیت دارند. برای اینکه متوجه شویم چگونه این کار را می‌توان انجام داد ضروری ندارد که به عنوان تئوری اکتشافی دو اصل را بهترین راه حاصل ممکن مسئله عدالت اجتماعی بدانیم. شباهتی وجود دارد میان این دو اصل و قواعد انتخاب در میان عدم اطمینان. این مطلب از این معلوم می‌شود که دو اصل مزبور

مقتضی قاضی کرد معلوم است که بهترین قاعده ممکن کلاً راهنمای مناسبی برای انتخاب‌های بدون اطمینان نیست. اما در موقعیت‌هایی که ویژگی‌های خاصی را دارا هستند، چنان است. صورت‌بندی نهایی اصول عدالت اکنون می‌خواهم بیان نهایی دو اصل عدالت برای نهادها (institutions) را ارائه کنم. برای اینکه کامل باشد، بیانی جامع ارائه خواهم کرد که صورت‌بندی‌های پیشین را هم در بر می‌گیرد. اصل نخست در هر فرد دارای حق برابر است. گسترده‌ترین نظام فراگیر آزادی‌های اساسی برابر باشد که با نظام مشابه برای آزادی دیگران سازگار است.

اصل دوم نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی باید به گونه‌ای سازمان داده شوند که هیچ‌کدام بیشترین منفعت را برای محروم‌ترین افراد داشته باشد. که با اصل پس‌اندازهای (savings) عادلانه سازگار است و هم (ب) در پیوند با مناسب و موقعیت‌هایی باشد که تحت شرایط برابری منصفانه فرصت‌ها برای همه گشوده شد.

قاعده نخست تقدم (تقدم آزادی) اصول عدالت باید ترتیب داشته باشد و بنابراین آزادی می‌تواند فقط به خاطر آزادی محدود شود. دو مورد وجود دارد:

الف) آزادی دارای گستره کمتر باید تقویت کننده نظام کلی آزادی‌ای باشد که همه در آن سهم دارند.

ب) برای آنهایی که آزادی کمتر دارند آزادی باید کمتر از آزادی برابر قابل قبول باشد.

قاعده دوم تقدم (تقدم عدالت بر کفایت) (efficiency) و رفاه اصل دوم عدالت بر اصل کفایت و اصل چه حداکثر مجموع منافع، تقدم دارند. فرصت برابر بر اصل کفایت تقدم دارد. دو مورد وجود دارد:

الف) برابری فرصت‌ها باید فرصت کسانی را که فرصت کمتری دارند افزایش دهد.

ب) باید پس‌انداز به نحو متعادل با کسانی را که این سختی را تحمل می‌کنند کاهش دهد.

تلفی عام تمام مطلوب‌های اولیه اجتماعی - آزادی و فرصت درآمد و ثروت و بنیان‌های عزت نفس باید یکسان توزیع شوند مگر اینکه توزیع نابرابری هر یک یا همه این مطلوب‌ها به نفع محروم‌ترین افراد باشد.

در توضیح بگویم که این اصول و قواعد تقدم بی‌شک ناقصند. مطمئناً اصلاحات دیگری باید انجام پذیرد. اما من بیش از این به بیان اصول را پیچیده نخواهم کرد. کافی است توجه کنیم که وقتی به سراغ نظریه غیر ایده‌آل می‌رویم به‌تدریج به مفهوم عام عدالت تکیه نمی‌کنیم. ترتیب دو اصل و ارزش‌گذاری‌هایی که این ترتیب در خود دارد قواعد تقدم را پیش می‌نهد که در بسیاری موارد موجه به نظر می‌رسند. من سعی کردم با مثال‌های مختلف نشان دهم که از این قواعد چگونه می‌توان استفاده کرد و نشان دهم که موجه هستند. بدین سان طبقه‌بندی اصول عدالت در نظریه ایده‌آل راهنمای اصلی است. مشخص می‌کند که نخست باید با کدام محدودیت‌ها سر و کار داشته باشیم. نقطه ضعف مفهوم عام عدالت این است که ساختار معین دو اصل دارای ترتیب و رافقه است. در نمونه‌های افراطی تر و آشفتن تر (tangled) نظریه غیر ایده‌آل ممکن است هیچ بدیلی برای آن وجود نداشته باشد. تقدم قواعد برای مولد غیر ایده‌آل در جایی شکاک خواهد ماند و ما ممکن است هیچ جواب رضایت‌بخشی نیابیم.

توجه: سید علی اصغری
این مقاله استنباط مجازی است از: A Theory of Justice by John Rawls, Cambridge, MA: The Belknap Press of University Press. Copyright 1971 by the President and Fellows of Harvard.

توجه: سید علی اصغری